

الهام موسی زاده / اردبیل

سکوت همه جا را گرفته
من ای امام خوبان
دلم سنگ شده از بس تو را ندیده‌ام
دلم دیگر رنگ باخته
از بس منتظرت بوده‌ام
گریه‌هایم به خاطر تو و آمدنت
دیگر قطع نمی‌شوند
تا نیایی
من می‌مانم منتظر
ای کاش هر چه زودتر بیایی
این زمانه، زمانه‌ای پر از جنگ است
به هر چیزی مجازات می‌شویم
تو بیا، تا عالم واقعی شود

سرکار خانم، الهام موسی زاده

شعری که سروده‌ای در قالب سپید است، اما از ویژگی‌های شعر سپید تنها نداشتن وزن و قافیه را دارد. در شعر سپید جای خالی وزن و قافیه، توسط عنصر خیال و عاطفه پر می‌شود و در ضمن کلام دارای موسیقی درونی است. این‌طور نیست که چون شعر سپید به وزن و قافیه نیاز ندارد، پس می‌توان سایر عناصر شعری را هم از آن حذف کرد. نوشتن شعر سپید بسیار سخت‌تر از نوشتن شعر سنتی است، زیرا در شعر سپید تو باید ساختار جدیدی برای شعر خلق کنی، در حالی که در شعر سنتی ساختار شعر مشخص است. وقتی که شعر می‌سرای، مخصوصاً وقتی که برای بزرگان و اولیای دین شعر می‌گویی، باید تمام عناصر شعر را به نحو عالی به کار ببری تا بتوانی شعری در خور این بزرگان بسرای. امیدوارم با خواندن شعرهای سپید خوب و تکرار و تمرین شعرهای بهتری بسرای و برای مجله بفرستی. اما تلاشی که کرده‌ای قابل تحسین است. ممنون.

پریسا رحیمی / شهرستان گرمی

خدایا تو مرا بفهمان که من، بنده ناچیز تو بی تو چه می‌شوم، اما نشانم مده. مهربانا، تو هم برایم بفهمان و هم نشانم بده که با تو من چه خواهم نشد؟ من بی تو هیچم و با تو همه‌چیز، پس تنهایم مگذار. خدایا در این دنیا هرکسی به دنبال چیز دیگری است؛ یکی دنبال پول و دیگری شهرت و دیگری ... افسوس که کمتر کسی دنبال توست. خداوندا من جهنم تر از نبودنت جایی را سراغ ندارم. بیا و با بودنت اهل بهشتم ساز. کسی نمی‌خواهد بفهمد که هیچ کجای این دنیا آن قدر شلوغ نیست که نتوان لحظه‌ای با تو خلوت کرد. دل ما حرم توست.

سرکار خانم، پریسا رحیمی

متن ادبی یا به قول خودت دل‌نوشته‌ات را خواندم. نیایشی زیبا و مهربانانه بود. مخصوصاً این سطر از نوشته‌ات که: «خداوندا من جهنم تر از نبودنت جایی را سراغ ندارم بیا و مرا با بودنت اهل بهشتم ساز.» بسیار زیبا و دلنشین بود و پر از تخیل و اندیشه. سعی کن در متن‌های بعدی‌ات از این دست کارها بیشتر انجام دهی و تخیل و اندیشه را بیشتر به بازی بگیری. برایت آرزوی موفقیت دارم.

پیامک‌های کال

دوستی از پیش شماره ۰۹۳۶ پیامک زده و نوشته: چرا کاریکاتور پست جلدتان را عوض کردید؟ ما تازه داشتیم به جنگولک بازی‌های کاریکاتور پست قبلی عادت می‌کردیم! دوست من عادت چیز خوبی نیست. ما فکر کردیم که این عادت شما امکان دارد، به اعتیاد ختم شود و اگر یک روز مجله دیر برسد، کار دست خودتان بدهید، این شد که کاریکاتور پست قبلی را فرستادیم رفت خانه‌شان. می‌بینید ما چه قدر به فکر جوانان هستیم؟!

دوستی با پیش شماره ۰۹۳۹ پیامک زده و گفته: تیرهایتان خیلی باحال تر از مطالبتان است. یک موقع هارد مغزتان نسوزد با این تیر زدن‌تان. دوست عزیز ممنونم که به فکر هارد مغز ما هستید. شما هم مواظب باش رم مغزت پر نشود با این همه مهر و محبتی که به مجله داری. مواظب «سی‌پی‌یو» ات هم باش. سلام ما را به «یواس‌بی» ات برسان.





نامه‌های برقی

تمام افراد شهر درون غذاهايشان موز می‌ریختند و از قضا این اژدها از موز بدش می‌آمد. وقتی افراد شهر می‌خواستند به این حیوان حمله کنند، به او موز پرتاب می‌کردند.

دوست خوبم **هادی قزوینی** از تهران، یک مطلب خامه‌ای برایمان فرستاده و تمام هیکل مجله را خامه‌ای کرده است. ولی زندگی در دنیای خامه‌ای عجب حالی می‌دهد.

دنیای خامه‌ها

دوست خوب دیگرم **محمد امین لشکری** از تهران، برایمان نامه برقی زده و یک روز زندگی اش را توی تنگ ماهی در کنار آقای کی تشریح کرده. حالا شناس آورده که توی تنگ بوده و گرنه اگر داخل دریا می‌افتاد، توی همین چند ساعت ماهی بودنش، حتما کوسه او را می‌خورد یک آب هم روش.

امروز که از خواب بلند شدم به مشکل کوچکی برخوردیم. مشکل این بود که این مشکل، مشکل کوچکی نبود و بسیار هم بزرگ بود؛ چون اتاقم به خامه تبدیل شده بود. نه فقط اتاق من، بلکه تمام شهر به خامه تبدیل شده بود. درختان این شهر ساقه‌هایشان از چوب بود، در حالی که برگ‌هایشان مانند بستنی قیفی بود، ولی از خامه. مدرسه‌های آن مانند کارخانه خامه‌سازی شده بودند (مدل ساخت سقف و بدنه ساختمان مانند کارخانه خامه‌سازی شده بود).

صبح که از خواب بیدار شدم در آکواریوم خانه‌مان بودم و تبدیل به ماهی شده بودم و پیش ماهی خودم که ما بهش آقای کی می‌گفتیم، بودم. آرام آرام باله‌هایم را تکان دادم و شروع به حرکت کردم. آن قدر هم بد نبود، اما من نگران بودم که وقتی پدرم به اتاقم می‌آید و می‌خواهد به آقای کی غذا بدهد، چگونه می‌تواند با این موضوع کنار بیاید. البته من هم بدم نمی‌آمد که از غذای ماهی امتحان کنم.

همه خانه‌ها به کارخانه خامه سازی تبدیل شده بودند، ولی خانه ما مانند قبل مانده بود و فقط درون خانه به خامه تبدیل شده بود.

موی تمام ساکنان این شهر مانند برگ درختان بود. در این شهر کسی بود که از خامه متنفر بود و می‌خواست تمام این شهر را از بین ببرد و این موجود، موجودی بود به نام **عقاب اژدها خیری**. ساکنان این شهر از این اژدها می‌ترسیدند.



هم بدم نمی‌آمد که از غذای ماهی امتحان کنم. آکواریوم خیلی کوچک بود و من کلافه شده بودم. این کسی هم که با خیال راحت کنار آکواریوم خوابیده بود. پدرم در را باز کرد و بی‌آنکه نبودن مرا حس کند، غذای ماهی را درون آکواریوم ریخت. کمی از آن را مزه کردم، خیلی بد مزه بود. بعد از یک ساعت که دیگر نمی‌توانستم آن وضع را تحمل کنم، از آب بیرون پریدم و از خواب بیدار شدم.

پیغام درگیر



دوستی زنگ زده و گفته: شما که پاسخ به نامه‌ها را می‌نویسید، فکر می‌کنید خیلی باحال هستید. من خودم از شما باحال‌ترم، اما نامه کسی را هم پاسخ نمی‌دهم. دوست من اگر از ما باحال‌تر بودی، نامه همه دوستانت را جواب می‌دادی. ما خودمان علاوه بر اینکه خیلی باحالیم، در حالگیری هم استنادیم. تازه هی مثل این برنامه لوس و با مزه خندوانه نمی‌گوییم: ما خیلی باحالیم.

دوستی زنگ زده و گفته: این «شعرخانه» دیگر چه چیزی است؟ ما که کل زندگی مان شعر و گل و بلبل است، دیگر نیازی نبود که داخل مجله رشد چهار صفحه شعر و ترانه بخوانیم. تازه آهنگ‌هایی که ما گوش می‌دهیم، شعرهای خیلی بهتر از شعرهای مجله شماست. دوست من! آن چیزی که کل زندگی شما را گرفته، شعر نیست، شر و شور است. آن چیزهایی هم که گوش می‌دهی، احتمالاً شر و ور هستند. حالا یک مجله در عالم پیدا شده که شعر خوب و سالم به خورد مخاطبش می‌دهد، شما اعتراض دارید؟! اصلاً بروید در خانه خودتان بازی کنید. ما هم در شعرخانه خودمان بازی می‌کنیم.

دوستی زنگ زده و گفته: این «شعرخانه» دیگر چه چیزی است؟ ما که کل زندگی مان شعر و گل و بلبل است، دیگر نیازی نبود که داخل مجله رشد چهار صفحه شعر و ترانه بخوانیم. تازه آهنگ‌هایی که ما گوش می‌دهیم، شعرهای خیلی بهتر از شعرهای مجله شماست. دوست من! آن چیزی که کل زندگی شما را گرفته، شعر نیست، شر و شور است. آن چیزهایی هم که گوش می‌دهی، احتمالاً شر و ور هستند. حالا یک مجله در عالم پیدا شده که شعر خوب و سالم به خورد مخاطبش می‌دهد، شما اعتراض دارید؟! اصلاً بروید در خانه خودتان بازی کنید. ما هم در شعرخانه خودمان بازی می‌کنیم.